



نقد ادبی

- زبان معیار و فرهنگ درست نویسی / دکتر حسن انوری
- سیبری در کتاب سعدی، شاعر عشق و زندگی / دکتر علی اصغر حلبی
- گزارش شب ادبیات سوئیس / ثریا گوهری
- پاسخ به نقد ترجمهٔ چهرهٔ مرد هنرمند در جوانی / منوچهر بدیعی
- گزارش شب فرانکسویل / فریبا قوامی

متن سخنرانی در اجلاس سالیانه انتشارات سخن

(اسفند ۱۳۸۵)

وقتی کتاب «غلط‌نویسیم» استاد ابوالحسن نجفی منتشر شد، زبان‌شناس نامدار دکتر محمدرضا باطنی مقاله‌ای در نقد آن نوشت با عنوان «استاد اجازه بدهید غلط بنویسیم». نقد از آن‌جا ناشی است که زبان‌شناسان، بسیاری از آنچه را ادبا غلط می‌انگارند نتیجه تحول زبان می‌دانند. از جهتی حق با زبان‌شناسان است. زبان در حال تحول است. پیوسته گروهی از کلمات از زبان بیرون می‌روند و به بوتۀ فراموشی سپرده می‌شوند و گروهی از کلمات جدید در زبان ظاهر می‌شوند و کلماتی که به موجودیت خود ادامه می‌دهند از جهت آوایی و معنایی و دستوری دچار دگرگونی می‌شوند. این دگرگونی نخست به صورت غلط ظاهر می‌شود سپس تبدیل به غلط مصطلح می‌گردد، غلط مصطلح که فراگیر شد و به زبان اهل کتاب و ادب سرایت کرد جای صحیح را می‌گیرد و صورت سابق کلمه را از میدان به‌در می‌کند.

مسئله‌ای که نخستین بار مصادر باب مفاعله عربی را در فارسی به صورت مفاعله mofā'ele و نه مفاعله mofā'alat خوانده و تلفظ کرده متهم به غلط‌خوانی و غلط‌گویی کرده‌اند. اما این صورت غلط، ملایم زبان فارسی بوده که دیگران آن صورت مغلوط را آنقدر تکرار کرده‌اند که صحیح را از میدان بیرون رانده و جانشین آن شده است؛ چنانکه امروز اگر کسی مصالحه، معامله، مجادله و امثال آنها را مصالحت، مجادلت و... بگوید می‌گوییم غریب، غیرعادی و غیرمعیار سخن می‌گوید. در واقع مصالحت در زبان امروز غلط است و صحیح آن مصالحه است.

مستخدم عربی در زبان فارسی مستخدم تلفظ شده است. اگر کسی از روی تعصب و ناآگاهی و بیگانگی با تحول زبان مستخدم بگوید درست نگفته است. همین طور است اگر کسی معدّل را معدّل بگوید به دلیل این که طبق قواعد عربی باید معدّل باشد نه معدّل در گفتار راه خطا پیموده است. اینها نتیجه تحول است و تحول اگر در مرحله آغازین باشد می شود آن را نادیده گرفت. اما اگر غلبه کرده باشد به طوری که بیشتر گویندگان صورت تحول یافته را به کار ببرند و صورت اصلی و کهن را به بوتّه فراموشی سپرده باشند، دیگر صورت اصلی را به کاربردن جایز نیست و باید غلط تلقی شود، چنانکه تلفظ عطر به صورت عطر و چنین به صورت چنین و سبیل به صورت سبیلت غلط است و باید این نوع تلفظها و کاربردها کنار گذاشته شود. پس غلط در زبان وجود دارد. درباره واژه‌هایی که در مرحله تحول هستند یافتن صورت درست با آمارگیری امکان دارد، یعنی از گویندگان زبان که به طور طبیعی برای نیازهای روزمره خود سخن می‌گویند - نه کسانی که خطابه ایراد می‌کنند، یا در کلاسهای ادبی تدریس می‌کنند یا در رادیو و تلویزیون شعر می‌خوانند، زیرا این قبیل افراد احیاناً تمایل دارند صورت کهنه کلمات را به کار ببرند - آمار بگیریم، که مثلاً چند درصد چنین و چند درصد چنین می‌گویند آمار نشان خواهد داد که غلبه با کدام صورت است و کدام صورت از زبان بیرون می‌رود یا بیرون رفته است. این کاری است که خانم گیتی دیهیم در سطح محدودی کرده و در کتابی به نام فرهنگ آوایی فارسی انتشار داده است.

* * *

کلمه معیار در زبان فارسی، در مقابل اصطلاح فرنگی استاندارد به کار می‌رود و در حالت کلی به آن صورتی از زبان اطلاق می‌شود که افراد کشوری چون کشور ایران که به لهجه و گویشها و گونه‌های محلی تکلم می‌کنند، آن را به عنوان وسیله ارتباط در میان خود به کار می‌برند چنانکه تبریزی با شیرازی، ترکمن با لر، گیلک با بلوچ هنگام مراوده به زبان فارسی سخن می‌گویند. زبان فارسی در حالت کلی در ایران زبان معیار است. قید حالت کلی برای آن است که در داخل این زبان معیار گونه‌های معیار دیگری هست و در وهله اول دوگونه گفتاری و نوشتاری در آن بارزتر است. گونه گفتاری همان است که مردم در پایتخت بدان سخن می‌گویند و در برنامه‌های نمایشی، سینمایی، و تفریحی رادیو و تلویزیون شبکه سراسری به کار می‌رود و گونه نوشتاری در حالت کلی به عنوان زبان مکتوب در کشور، زبان رسانه‌های رسمی، زبان کتابهای درسی، زبان پایان‌نامه‌های دانشگاهی، زبان بخشنامه‌های اداری، زبان قانون نامه‌ها و جز آنهاست این زبان نوشتاری خود دارای گونه‌های فرعی متعددی است که عبارتند از گونه علمی، مخصوص بیان موضوعهای علمی که خود به شعبه‌های متعددی تقسیم می‌شود که ناظر به رشته‌های علمی مربوط است و هر رشته اصطلاحات خاص خود را دارد. از ویژگی‌های گونه علمی صراحت



● دکتر مجدالدین کیوانی - دکتر حسن انوری - اصغر و حسین علمی

الفاظ در دلالت بر معانی است، چنانکه اصطلاحات دقیقاً قابل تعریفند یا تعریف شده‌اند، ویژگی دیگر آن داشتن جنبهٔ جهانی آن از نظر معنی است چنانکه اسیدها در شیمی در زبان فارسی همان تعریفی را دارند که در دیگر زبانها و در دیگر کشورها. از دیگر ویژگیهای این‌گونه در زبان فارسی وجود نسبتاً زیاد واژه‌های فرنگی است. زیرا در زبان فارسی برای همهٔ اصطلاحات رشته‌های گوناگون علمی معادل فارسی وجود ندارد. فرهنگستان زبان و ادب فارسی کوشش دارد که این‌گونه از زبان نوشتار را هرچه ممکن است از واژه‌های فرنگی بپیراید چنان که در سالهای اخیر بیش از سه هزار واژه در مقابل اصطلاحات فرنگی وضع کرده است. نیز در گونهٔ علمی در واژه‌ها بار عاطفی وجود ندارد. گونهٔ دیگر زبان نوشتاری گونهٔ ادبی است که خود به دو زیرگونهٔ شعر و نثر تقسیم می‌شود. گونهٔ شعر به سبب مقتضیات وزن و آهنگ و آفرینش شعری و مجاز بودن شاعر در استفاده از واژه‌های کهن و ابداع تعبیرات جدید و به کاربردن الفاظ در معانی غیر متداول و دادن بار عاطفی به واژه‌ها وضعیت خاص خود را دارد و بیشتر از گونه‌های دیگر در معرض اعمال سلیقه‌های شخصی و نهایتاً دگرگونی است و به ویژه که از نظر نحوی تفنن در آن زیاد دیده می‌شود با این همه رعایت بهنجاربودگی زبان که مطمح نظر این دفتر است در زبان شعر نیز صادق است و شاعر را از توجه به نکات درست‌نویسی بی‌نیاز نمی‌کند.

گونهٔ نثر ادبی نیز آنچه در داستان‌نویسی ملحوظ است، دوگونه است. گونهٔ نخست آن چیزی

است که در آن نویسنده از زبان خود سخن می‌گوید. در این گونه، کلمات شکسته نمی‌شود، زبان لحن محاوره‌ای ندارد و نزدیک به زبان گونه سرمقاله‌ای است، که از آن سخن خواهیم گفت. گونه دیگر آن است که نویسنده از زبان قهرمانان داستان سخن می‌گوید و به سبب وجود قهرمانانی از طبقات مختلف جامعه با ویژگیهای زبانی خاص خود، به هیچ وجه یک دست نیست. وقتی که نویسنده از زبان اشخاص داستان سخن می‌گوید کوشش می‌کند ویژگیهای زبانی او را تقلید کند؛ از این رو این بخش از داستانها کاملاً از زبان معیار تبعیت نمی‌کند. نویسنده باید در اینجا کوشش کند تا زبان کاملاً طبیعی اشخاص داستان را روی کاغذ بیاورد.

در داستانهایی که ترجمه شده‌اند و مترجم در گفتار اشخاص داستان، زبان محاوره‌ای و شکسته به کار نمی‌برد، از مترجمان توانا بعضاً زبانی یک دست، شسته رفته، و بهنجار دیده می‌شود. نمونه بارز این نوع ترجمه‌ها، خانواده تیبو ترجمه ابوالحسن نجفی، جان شیفته ترجمه م. به‌آزین، دن کیشوت ترجمه محمد قاضی را می‌توان نام برد. زبان در این ترجمه‌ها به زبان معیار سرمقاله‌ای بسیار نزدیک است.

گونه‌ای که بدان «سرمقاله‌ای» نام می‌دهیم زبانی است که در سرمقاله‌های مجلات ادبی و اجتماعی به قلم نویسندگان توانا دیده می‌شود. از نوع سرمقاله‌های پرویز ناتل خانلری در مجله سخن، سرمقاله‌های عباس اقبال آشتیانی در مجله یادگار، محمدعلی اسلامی ندوشن در مجله یغما، عبدالرحمان فرامرزی در روزنامه کیهان. از ویژگی‌های این نثر پیراستگی و بهنجاربودگی آن است و اگر بتوان اصطلاح «معیارترین» را به کار برد این گونه از نثر «معیارترین زبان» در زبان فارسی شمرده می‌شود. زبانی است که زبان شناسان و ادیبان نمی‌توانند بر آن خرده بگیرند و در عین حال افراد متوسط جامعه از نظر سواد و معلومات آن را به راحتی می‌فهمند.

زبان معیار از این دیدگاه معدل زبان این نوع نویسندگان شمرده می‌شود. آثار کسانی چون محمدعلی فروغی، پرویز ناتل خانلری، احسان یارشاطر، محمدعلی اسلامی ندوشن، غلامحسین یوسفی، نجف دریابندری، م. به‌آزین، محمد قاضی از این دست نثر شمرده می‌شوند. مراد ما در این کتاب از زبان معیار این زبان است.

حال باید دید در زبان اینان چه ویژگی‌هایی هست و چه عناصری در آن راه دارد و چه عناصری راه ندارد. در نوشته‌های اینان لغات مهجور چه عربی چه فارسی قدیم دیده نمی‌شود. پس در زبان معیار نباید لغات مهجور وجود داشته باشد. اگر از نویسنده‌ای امروزی بخواهیم: «اصل فردوسی از بقعت طوس است.» باید حکم کنیم که زبان معیار به کار نبرده است. زیرا بقعت در زبان امروز به کار نمی‌رود. در بحث از شعر می‌گویند یکی از عناصر شعر کهن‌گرایی است. یعنی مثلاً به جای «مثل» «چونان»، به جای «روزها و شبها» «روزان و شبان» به جای «این چنین»



● دکتر حسن انوری

«ایدون» گفته شود. این موضوع در شعر ایرادی ندارد همچنان که گفته‌اند آنچه برای شاعر جایز است برای دیگران جایز نیست ولی در نثر معیار نباید به این عناصر راه داد. «کسانی از اهل قلم چنین می‌پندارند که اگر به شیوهٔ بیهقی و ناصر خسرو و نصرالله‌منشی بنویسند ارزش نوشتهٔ خود را بالا می‌برند، غافل از این که این بزرگان به زبان دورهٔ ادبی خود می‌نوشتند. زنده بودن زبان به این است که متعلق به زمانهٔ خود باشد هم از نظر قاموسی و هم از نظر دستوری^(۱)»

گرایش دیگری که در نثر نویسندگانی که نام بردیم، وجود ندارد سره‌نویسی است. سره‌نویسی در واقع یکی از آفتهایی است که زبان فارسی را تهدید می‌کند. کسانی که به این کار می‌پردازند اعتقاد به زبان خالص دارند. زبان خالص مانند نژاد خالص از تعصب سرچشمه می‌گیرد. اینان کسانی هستند که می‌خواهند از راه ترکستان به کعبه برسند. قصد خدمت به زبان دارند اما در واقع به آن زبان می‌رسانند. اگر در میان شش هزار زبانی که در کرهٔ ارض هست و مردمان جهان به آنها سخن می‌گویند، زبان خالص یافته شود باید گفت که آن زبان از آن قوم بسیار ابتدایی است. قومی که نتوانسته است در طول تاریخ با اقوام و ملل دیگر ارتباط برقرار کند و خود را با جهان همگام سازد. چه لازمهٔ پیشرفت و تکامل تمدن، ارتباط اقوام با یکدیگر و اخذ و اقتباس عناصر مدنی از

همدیگر و در نتیجه زبان همدیگر است. اذی شیر زبانندان معروف عیسوی عراقی در کتاب «الفاظ الفارسیة المعربة» نزدیک به دو هزار واژه فارسی دخیل در عربی را بر می‌شمارد. هیچ عرب فرهیخته‌ای به این فکر نمی‌افتد که آنها را از زبان بیرون کند. چنانکه هیچ ادیب و زبان‌شناس انگلیسی و فرانسوی به واژه‌های فراوانی که از زبانهای دیگر وارد زبان آنها شده به نظر بیگانه نگاه نمی‌کند. واژه اسفناج از فارسی به عربی رفته و از طریق اندلس به زبانهای اروپایی راه یافته است. چنانکه در انگلیسی Spinach است و در سال ۱۲۵۶ نخستین بار به صورت épinard به زبان فرانسوی نیز راه یافته است. نارنج فارسی در عربی النارنج به زبانهای اروپایی رفته و شکل Orange یافته است و نخستین بار در سال ۱۲۰۰ میلادی در زبان فرانسوی دیده می‌شود. بادنجان فارسی به عربی رفته، حرف تعریف گرفته، البادنجان شده است و از آنجا به زبانهای اروپایی راه یافته و نخستین بار در سال ۱۷۵۰ در زبان فرانسوی به صورت aubergine دیده می‌شود. هزاران کلمه مثل این کلمات از فارسی و عربی و زبانهای دیگر حتی از زبان بومیان آفریقا و استرالیا به زبان ملل متمدن راه جسته است و امروزه کسی آنها را بیگانه نمی‌انگارد زیرا به غنا و گستردگی زبان انجامیده است و جای شگفتی است که سره نویسان اغلب با واژه‌های عربی دخیل در فارسی سر ستیز دارند و واژه‌های دخیل از زبانهای قدیم دیگر را نادیده می‌انگارند و با آنها کاری ندارند مثل واژه‌های آبنوس، ارغنون، اریکه، استرلاب، اسطوره، اسفنج، اسقف، افیون، اقاچیا، اقلیم، اقیانوس، اکسیر، الماس، انجیل، بریط، بُرج، بلور، پول، تریاک، جغرافیا، درم، دیهیم، زمرد، سپهر، سمندر، سیم، صندل، فانوس، قرطاس، قفس، ققنس، قلم، کالبد، کلید، کلیسا، گونیا را که در زمانهای گذشته از زبان یونانی مستقیم یا غیرمستقیم وارد زبان پهلوی، سپس وارد فارسی گردیده یا از طریق عربی در فارسی توطن گزیده است. البته این واژه‌ها را مانند واژه‌های دخیل عربی (نه واژه‌های مهجور عربی) باید فارسی شده دانست و سر ستیز با آنها را همچنان که با واژه‌های عربی، کنار گذاشت. مهم، گرفتن واژه از زبان بیگانه نیست، بلکه مهم این است که واژه برگرفته را مطابق اصوات و قواعد و ویژگیهای زبان مقصد به کار بریم چنانکه فارسی‌زبانان با واژه‌های عربی و یونانی و فرنگی کرده‌اند.

عنصر دیگری که زبان را از عیار می‌اندازد و در آثار نویسندگان برتر و معیارنویس که از بعضی از آنها نام بردیم دیده نمی‌شود گرتة برداری نحوی است. گرتة برداری نوعی وام‌گیری مستقیم زبانی از زبانهای دیگر است. وام‌گیری مستقیم آن است که کلمه عیناً یا با اندکی تغییر از زبانی به عاریت گرفته شود مثل بسیاری از واژه‌های عربی و انگلیسی و فرانسوی در فارسی، اما وام‌گیری غیرمستقیم آن است که کلمات مرکب زبان مبدأ را به اجزای سازنده‌اش تجزیه کنند و در برابر هر جزء در زبان مقصد، معادلی بگذارند. مثلاً فارسی‌زبانان Pomme de terre را از زبان فرانسوی

گرفته به اجزای سازنده‌اش تقسیم کرده‌اند Pomme به معنی سیب، de معادل - و terre به معنی زمین درآمده و نهایتاً سیب زمینی را ساخته‌اند که بر اثر کثرت استعمال سیب زمینی شده است. Chemin de fer را به همین ترتیب گرفته و راه آهن ساخته‌اند. گرته برداری در واقع ترجمه لفظ به لفظ است. این نوع گرته برداری نه تنها عیبی ندارد بلکه به غنای زبان می‌افزاید. اما نوع دیگری از گرته برداری هست که ساختهای نحوی و تعبیرات کنایی را به صورت مزبور تجزیه و ترجمه می‌کنند مانند Compter sur quelqu'un که در زبان فرانسوی تعبیر کنایی است نباید آن را لفظ به لفظ ترجمه کرد اما متأسفانه مترجمان کم‌سواد آن را لفظ به لفظ ترجمه کرده‌اند و «روی کسی حساب کردن» در زبان فارسی رایج شده است. این عمل چنان است که در ترجمه متنی از فارسی به انگلیسی تعبیر کنایی «با دمش گردو می‌شکند» را لفظ به لفظ به انگلیسی ترجمه کنیم خواننده انگلیسی زبان از تعجب شاخ در می‌آورد که یعنی چه؟

عنصر دیگری که در آثار نویسندگان برتر دیده نمی‌شود و در زبان معیار نباید راه داشته باشد واژه‌های محلی است. استفاده از لغات محلی در جایی که موردی نداشته باشد زبان معیار را به بیراهه می‌کشاند. اگر کسی در گفتگو لغات و اصطلاحات زبان مادری محلی خود را به کار ببرد شاید چندان نتوان بر او عیب گرفت. اما در نوشتن به گونه رسانه‌ای و ادبی و به طریق اولی در گونه علمی نباید از واژه‌های محلی استفاده کرد. ولی در داستان‌نویسی اگر قهرمان داستان از اهالی شهرستانها باشد و نویسنده بخواهد شخصیت او را بشناساند استفاده از زبان محلی در صورتی که مفهوم آن برای خواننده روشن باشد یا در پاورقی توضیح داده شود اشکالی نخواهد داشت.

یکی از ویژگیهای نثر نویسندگان برتر و زبان معیار آن است که کلمات به ظاهر مترادف، تفاوت خود را در آن آشکار می‌کنند. کسانی که به ظرایف زبان آگاه هستند و به زبان معیار می‌نویسند به تفاوت‌های جزئی که کلمات به ظاهر مترادف دارند، توجه می‌کنند و هر کدام را در جای خاص خود به کار می‌برند. دو کلمه واقعاً مترادف دو کلمه‌ای است که بتوان آنها را در تمام موارد به جای هم به کار برد و این قبیل کلمه‌ها در زبان بسیار کم و بلکه نادر هستند. مثالی می‌زنیم: بینی، دماغ و مشام به ظاهر مترادف هستند. اما آنچه را در بینی می‌چکانند قطره بینی می‌نامند نه قطره دماغ و مشام. از دماغ بچه آب می‌آید، دماغ بچه را بگیر. بینی بچه را بگیر در اینجا غیر معتاد است. در جمله رایج‌های از گلها بر می‌خاست و مشام ره گذران را نوازش می‌داد؛ بینی و دماغ مناسب نیستند. فلانی آدم خوبی است، معمولاً نمی‌گویند آدم نیکی است اما در سطحی دیگر از زبان می‌گویند از نیک مردان روزگار است نمی‌گویند از خوب مردان روزگار است. در شاهنامه در داستان رستم و اسفندیار، آنجا که فردوسی در اشاره به پایان ماجرا می‌گوید:

بسببیم تا اسب اسفندیار سوی آخر آید همی بی سوار
وگر باره رستم جنگجوی به ایوان نهد بی خداوند روی

تفاوت‌های جنبی و هاله معنایی کلمات کاملاً آشکار است. فردوسی درباره اسفندیار اسب، آخر، و سوار به کار برده اما درباره رستم باره، ایوان و خداوند گفته و فضا را تماماً به نفع رستم تزئین کرده است.



غیر از آنچه بر شمردیم که در زبان معیار نباید باشد برخی واژه‌های شک برانگیز نیز هست که به خصوص هنگام نوشتن تردید نویسنده تازه کار را بر می‌انگیزد. به سخن دیگر کاربردهایی است که ادبا آنها را درست نمی‌دانند نویسنده کتاب حاضر آقای دکتر یوسف عالی عباس آباد آنها را به ترتیب الفبایی سامان داده است. مبنای ایشان درباره نادرست بودن برخی کلمه‌ها، ترکیبها، ساختهای نحوی همان چیزی است که استاد ابوالحسن نجفی در کتاب غلط نویسیم مطرح کرده‌اند و آن این است که اگر یک عنصر زبانی اعم از کلمه، ترکیب یا ساخت نحوی در زبان فصحای قدیم نظیر بیهقی، سنائی، انوری، نظامی، سعدی، حافظ و نظایر اینان و نیز در نوشته‌های امروزی آمده باشد باید قطعاً درست تلقی شود. مثلاً اولیتر با آن که از نظر قیاسی غلط است چون در زبان فصحای قدیم آمده و امروز نیز در نوشته‌ها دیده می‌شود باید صحیح تلقی شود. همین‌طور است اگر عنصری در زبان فصحای قدیم و نیز گفتار امروزی کاربرد داشته باشد باید صحیح و خلاف آن غلط تلقی شود مثلاً در زبان فصحای قدیم و نیز در زبان امروز در گفتار «را» بعد از مفعول آورده می‌شود و همین صورت درست است و خلاف آن که رای مفعولی را بعد از فعل آخر جمله می‌آورند باید مغلوط تلقی شود. اما اگر عنصری فقط در نوشته‌های امروزی باشد و در زبان فصحای قدیم و نیز در گفتار امروز نباشد باید در صحت آن تردید کرد مثلاً در زبان فصحای قدیم «می‌باشد» به جای است نادر در حکم معدوم است. در زبان گفتار نیز به کار نمی‌رود در گفتار می‌گویند در باز است اما همین که می‌خواهند آن را بنویسند می‌نویسند در باز می‌باشد از این رو باید در صحت آن تردید کرد اگرچه در روی تابلوها امروزه و در نوشته‌های دوره قاجار فراوان به کار رفته است.

نویسنده کتاب حاضر، در کتابها و مجله‌های هشتادسال اخیر جستجو کرده و هر نکته‌ای که درباره درست نویسی بوده، بر رسیده و کتاب حاضر را فراهم نموده است. پیش از این کتبی چند در این باره نوشته شده است چون فرهنگ غلط‌های رایج حسن عرفان، درست و نادرست حسین اعتماد، غلط نویسیم فریدون کار، نگارش و ویرایش احمد سمعی، و از همه مهم‌تر غلط نویسیم ابوالحسن نجفی؛ نیز در این باره یادداشتها و مقالات علامه محمد قزوینی، دکتر پرویز

ناتل خانلری، محمد محیط طباطبائی، دکتر عبدالرسول خیامپور، دکتر حسن بابک، روح‌الله خالقی، دکتر جعفر شعار، دکتر علی‌اشرف صادقی، دکتر حمید فرزام، و... درخور یادآوری است همه اینها مورد مراجعه مؤلف بوده و از همه آنها بهره گرفته است. نکته گفتنی این که در اغلب موارد مدخل‌های فرهنگ حاضر با عنوان مقالات و مداخل کتابهای مزبور همسان است به صرف دیدن مدخل خواننده نباید گمان کند که مطلب همان است که مثلاً در کتاب استاد نجفی هست، چه نتیجه‌ای که مؤلف گرفته با آنچه در آن کتابها هست اغلب متفاوت است. از آنجا که مبنای مؤلف مبتنی بر استقرا در آثار نویسندگان معاصر چون محمدعلی فروغی، علامه محمد قزوینی، عباس اقبال آشتیانی، مجتبی مینوی، سعید نفیسی، علی‌اکبر دهخدا، محمود اعتمادزاده (به‌آذین)، محمد قاضی، غلامحسین یوسفی، نجف دریابندری، احسان یارشاطر، پرویز ناتل خانلری، عبدالحسین زرین‌کوب، محمدعلی اسلامی ندوشن و... بوده، واقعیت زبانی و تحول زبان را در نظر گرفته، مانند ادبای سخت‌گیر فقط آثار نویسندگان و شاعران قدیم را مبنای درست و نادرست قرار نداده است مثلاً استاد ابوالحسن نجفی کاربرد «سلامتی» و «سهل و ممتنع» را روا ندانسته است در حالی که مؤلف این کتاب با استناد به آثار کسانی چون محمدعلی اسلامی ندوشن، زرین‌کوب، و خانلری حکم به روایی آنها داده است. چنین است حکم درباره واژه‌هایی چون نوین، رسوخ، خصایل، حراف، اندیشمند، سکنه، فجیع، مومن و بسیار دیگر که از نظر مؤلف با توجه به این که استادان و نویسندگان معاصر به کار برده‌اند و عامه مردم هم به کار می‌برند، کاربرد آنها روا دانسته شده است.

نکته آخر این که مخاطب کتاب عموم مردم فرض شده است و مؤلف از آوردن برخی از مدخل‌هایی که ممکن است به نظر بعضی از فضلا پیش پا افتاده برسد، ناگزیر بوده است.

منابع:

اقبال، عباس: فارسی‌سازی: مهر سال اول شماره ۶
 پروین گنابادی، محمد: رنگ فارسی بخشیدن به کلمه‌ها: خرد و کوشش سال چهار شماره ۱ (۱۳۵۱)
 صادقی، دکتر علی‌اشرف: زبان معیار: نشر دانش، سال سوم، شماره چهارم (خرداد و تیر ۱۳۶۲)
 سمیعی، احمد: زبان معیار: نامه فرهنگستان سال اول شماره سوم

علاقه‌مندان، جعفر: ضرورت کاربرد زبان معیار در نظام آموزشی: مجموعه گفتارها، وزارت آموزش و پرورش،

۱۳۸۴

نجفی، ابوالحسن: ضرورت تعیین مبانی درست و غلط در زبان فارسی: مجموعه گفتارها، وزارت آموزش و پرورش، ۱۳۸۴

J. Dubois, H. Mittrand, A. Dauzat: Dictionnaire étimologique et historique du français; Larousse, 1994, Paris